

جان استن بک

مروارید

سیروس طاهباز



مؤسسۀ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

استن بک، جان استن بک، ۱۹۰۲ - ۱۹۶۸ م.

Steinbeck, John Ernst

مروارید / جان استن بک؛ ترجمه سیروس طاهباز.

تهران: نگاه، ۱۳۹۷

۱۱۸ ص.

شابک: ۸-۳۲۵-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان اصلی: The pearl.

داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.

American fiction - 20th century

طاهباز، سیروس، ۱۳۱۸ - ۱۳۷۷، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷: ۴م۲۳س / ۳۵۰۳ PS

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۲۷۸۰۴

نگارخانه

جان استن بک

مروارید

سیروس طاهباز

ویرایش: دفتر انتشارات نگاه

نمونه خوانی: سپیده طیری

صفحه آرایی: احمد علی پور

چاپ اول: ۱۳۷۷ - شمارگان: ۵۰۰ نسخه

لیتورزی: طیف کار چاپ: پارمیدا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۶-۳۲۵-۸

حق چاپ محفوظ است



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

negahpublisher@yahoo.com

● www.negahpub.com ● negahpub ● newsnegahpub

یادداشت

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

جان استن بک، که در سال ۱۹۰۲ میلادی در جوانی یکی از محبوب‌ترین نویسندگان جهان در نظر راقم این سطور بود، در جایی نوشته است: «من رسم معمول فرهنگ‌نامه‌ها را می‌پسندم که می‌نویسند: جان استن بک، نویسنده، متولد ۱۹۰۲، سالیناس، متوفی (؟). در این رسم و راه هست، پایان کار هست، حتی بلا تکلیفی هم هست.»

در سال ۱۹۶۸ دست مرگ، رشته جان این نویسنده را بست که چند سالی بود پایش از سفر به شهرهای گوناگون امریک به همراهی سگش به درد آمده بود و سه سال پیش از آن برای دیدار فرزند - و این بار بدون همراهی آن سگ چارلی نام - به ویتنام رفته بود و گویا برای نجات جان آن فرزند - که «جان» هم نام داشت - از آن قربانگاه، یادداشت‌هایی نوشته بود و در روزنامه «نیویورک هرالد تریبون» به چاپ رسانده بود در دفاع از حضور آدمکشان ینگه دنیایی در آنجا، که

خلاف رأی و نظر و پسند همه جهانیان، منهای آن چند هزار یا بیشتر یا کمتر نفراتی که خواننده و خواهنده‌ی روزنامه‌ی مذکور بودند و هستند؛ واقع شده بود و نویسنده‌ی خوشه‌های خشم را منفور و ملعون و مطرود گردانیده بود.

اما راقم این سطور گرچه از شنیدن انتشار آن یادداشتها دلش به درد آمد اما هرگز ضرورت خواندن آنها را حتی از سرکنجکاوی، در خود نیافت و از آنجا که توان دل برکندن از مردان یا زنانی را که از دوران کودکی و جوانی دوست می‌داشته است، در خود نمی‌دید و همچنان هم می‌بیند، مهر آن نویسنده را که پایان کارش را به سال ۱۹۶۱ و چاپ زیستار، آلتنگی ما می‌داند، در دل خسته اما امیدوار خود حفظ کرد تا هرگاه روزی نویسنده‌ای با آن عشق و شور و توان روزگاران جوانی استن که بر آن سرزمین یا دیگر سرزمین‌ها سر بر کرد، آن مهر به سردی نگراییده را در این آثار او بریزد که این انتظار تا لحظه تسوید این سطور باقی ماند.

و باز هم این قلمزن حقیر خداوند سبحان را حمد می‌گوید که سالی پس از خاموشی جسم نویسنده محبوب روزگار جوانی خود این توفیق را یافت که تذکره‌ای با نام مرگ و زندگی در معرفی جان استن بک و ارائه نمونه‌هایی از آثارش جز آنها که در ترجمه فارسی برگردانده بود- و عبارتند از: مروارید و اسب سرخ و دره درو و راسته کنسروسازان- تهیه و به چاپ برساند و اکنون هم امیدوار است همه آنها توسط همین ناشر و در زمان حیات او دیگر بار به چاپ برسند، انشاءالله.

اما درباره‌ی مروارید (چاپ اول ۱۹۴۵) حرف تازه‌ای نخوانده‌ام جز

آنکه در کتاب دریای کورتز (۱۹۴۱) سطوری هست که نشان می‌دهد این ماجرا به شکلی دیگر و نه چندان جدی، واقعا روی داده بوده است و بالاخره استن بک درباره داستان‌های اسب سرخ (۱۹۴۵) خود نوشته است:

«این داستان‌ها آنگاه نوشته شد که پریشان‌حالی در خانواده‌مان پس آمده بود. نخستین مرگ رخ داده بود. و خانواده، که هر کودک به جاودانگی آن اعتقاد دارد، از هم می‌پاشید. شاید که این نخستین نشار بلوغ در مرد و زنی است. نخستین پرسش دردناک «چرا؟» و آنگاه پذیرش. چنین است که پسریچه‌ای بدل به یک مرد شود. تاتوی قرمز، کمرش سرد و اگر مایلید تجربه‌ای، در ثبت این زوال و اقبال و کمال.»

و سرانجام این نوشتن را هم، مثال همیشه، با سطوری و یادی از نیمایوشیج به پایان می‌رسانم که در «قلعه‌ی سقریم» فرموده است:

قصه‌گورفت و قصه او ماند
تا که از ما، که قصه خواهد خواند...